

## تخفیف به قیمت جان

حسین  
شکیب راد  
دبیر «نوجوانه»



از دفتر که به خانه  
بر می گشتم  
هنوز به پیچ سر  
کوچه نرسیده  
احساس کردم

تصادفی چیزی شده با آن همه ماشین و آدمی که  
توی خیابان و پیاده رو ایستاده بودند. بعد متوجه  
شدم ایستادنشان بیشتر شبیه قرار داشتن در یک  
صف طولانی است. تازه یادم افتاد یکی از این بزندهای  
معروف ساندویچ، که جدیداً سر کوچه ما شعبه زده؛  
به همین بهانه فلافل رایگان دست مردم می دهد.  
شلوغی و هیاهوی مردم آنقدر برایم عجیب  
نبود که ماشین های لوکس و مدل بالا و انتظار  
کشیدن های طولانی شان برای خوردن فلافل مجانی!  
این ماجرا درست مال پنج سال پیش است. آن روزها  
خبری هم از کرونا نبود. اما حالا که شدت گسترش بیماری  
هر روز رکورد می شکند ماجرا عجیب تر است. صف  
طولانی آدم ها آن هم نه برای سیر کردن شکم که لااقل  
بگوئیم درد نان است؛ بلکه برای خرید کفش و کیف و...  
حتماً این روزها حرف های زیادی درباره این اتفاق شنیده  
یا خوانده اید اما ته حرف من یک چیز است؛ فرهنگ!  
قبول ندارم مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی  
این جماعت را در اوج جولان دادن کرونا، بکشاند پشت  
مغازه ای که جانیشان را به قیمت پایین تهدید می کند.  
که اگر مشکل اقتصاد باشد لابد او که هزاران میلیارد  
اختلاس می کند هم مشکل مالی به این روزش کشانده.  
نه؛ مساله اصلی فرهنگ و سبک زندگی است. چیزی که  
متأسفانه در آموزش و پرورش ما هیچ جایگاهی ندارد.  
مخصوصاً این روزها که آموزش هم مجازی شده و دیگر  
هیچ جایی برای پرورش و ترویج سبک زندگی درست  
وجود ندارد.



برگ سبز خودرو وانت مزدا ۲۰۰۰، مدل ۱۳۸۶، به رنگ آبی نفتی متالیک، شماره انتظامی ۳۸۷ق۵۲- ایران ۱۳، شماره موتور 515667 و شماره شاسی NAG08NPES56159 به نام محمد یزدی کوجانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز - برگ سفید خودرو ۲۰۶، رنگ سفید- روغنی، مدل ۱۳۹۶، به پلاک ۴۳۳ص۹۷- ایران ۷۷، به شماره موتور 165A0126783 و به شماره شاسی NAAP03EE6HJ492052 به نام میلاد جروند مفقود و فاقد اعتبار می باشد.

برگ سبز، برگ کمپانی، فاکتور فروش خودرو، کارت ماشین، گواهی نامه، کارت سوخت، بیمه مفقودی سند، معاینه فنی خودرو پراید جی ال ایکس آی، رنگ سفید، مدل ۱۳۸۹، به پلاک ۳۸۲ص۱۳- ایران ۳۸، به شماره موتور 3893774 و به شماره شاسی S1412289700874 به نام امید صبوری رحمت مفقود و فاقد اعتبار می باشد.



## قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۶ ■ ۲۹ آبان ۱۳۹۹

نوجوانه  
جام جم



## اگه تا حالا

نمی دونستی

چطوری می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست با

متن زیبا توپیچ

شخصیت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم

## انار سرخ

به قلب من خندید، قلب کوچک قرمزم. من در تمام این مدت به چشمانش نگاه می کردم انگار از آنها خون می چکید. دفترم را از زیر دستم کشید و شروع کرد به نقاشی کشیدن. دوتا دیوار بلند کشید برای قلب خودش و قلب من و گفت: دوتا دیوار بلند تا آخر دنیا، دوتا دیوار که توی دنیا جا نشه. و بلند بلند خندید. بعد خودش را کشید که از دیوار قلب من بالا می رود و من پای دیوار برایش دعا می کردم که نیفتد پایش بشکند. بعد هم به او گفتم: دیوونه. هنوز هم علامت منفی را که معلم نقاشی توی دفترش برای ما دوتا گذاشت یادم هست، طعم یک انار سرخ می داد.



دبیر زیست پای تخته تصویر یک قلب می کشد. بچه ها هم شروع می کنند به کشیدن. بعد هم آن را رنگ می زنند. قرمز جگری، آلبالویی، سبز، آبی! یاد دوستم میفتم که یک روز دیوار قلبش کوتاه شد و من کودکانه، آرام پای دیوار قلبم برایش اشک ریختم... دبیر زیست از بیماری های قلب حرف می زند. فشارخون مزمن، گرفتگی قلب... توی دفترهای زیست بچه ها را نگاه می کنم. پایین تصویر قلب ها نوشته اند قلب پاره پاره، قلب تیرخورده و بعضی ها سفید گذاشتند. دوباره حواسم پرت می شود. من هنوز هیچ قلبی توی دفترم نکشیده ام. به دوست دروغگویم فکر می کنم، تبعیدش کردم. به جرم قتل خودش و دزدی قلب من. به جرم فرار... دبیر، تصویر قلب را از روی تخته پاک می کند و تخته سفید می شود. بچه ها دفترهایشان را می بندند و قلب ها می خوابند... من قلب بلد نیستم. انار می کشم؛ انار سرخ عاشق... و یک دیوار که رویش برف باریده.

## بابای من قهرمانه...

قهرمان ها که آدمای معمولی نیست اند... برای همین مثل ما غذا نمی خورند و برای این که نقابشون از صورتشون در نیاد باید حتما هر روز ریششون رو بزنن و با یک خودکار رو بازوشون یک سوراخ درست کنن... مثل بابای من... قهرمان ها خیلی به درد بخور هستند. اون ها یا جون آدم ها رو نجات میدن یا جون دو چرخه ها رو... مثلاً هر بار که دو چرخه من پنچر میشه یا زنجیر میندازه بابا دکه قهرمان شد نشو میزنه و میاد دو چرخه من رو خوب میکنه... یا مثلاً روزی که من تواتاقم گیر افتاده بودم و می ترسیدم هوا تموم بشه و بمیرم بابام جونمو نجات داد و در رو باز کرد... تازه فقط آدمای دو چرخه هانیستند یه بار ماشین لباسشویی مون رو هم نجات داد... قهرمان ها مثل ما آدم های معمولی نیستند که بتونن هر چیزی رو بخورن... مثلاً بابای خود من نمیتونه بیشتر از چند تا دونه انگور بخوره یا نباید خامه کیک تولد رو بخوره، برنج و نون رو هم خیلی کم میخوره... خب بالاخره اون ها قهرمانن دیگه... بابای من یک خودکار هم داره که با اون روی بازوش یک سوراخ درست میکنه... دقیقاً بعد از این که ریششو با ماشین زد... خودش میگه اگه این کارها رو نکنه نقاب قهرمانیش کم کم میاد رو صورتش... بعضی وقتا خودکار بابا رو همیشه خرید... ماما میگه گیر نمیداد و همش زنگ میزنه و پشت تلفن میگه «بیخشید انسولین ندارید؟»... فکر کنم بزرگا به اون خودکار امیگن انسولین... اون روزها رنگ صورت بابا میپره... بابا میگه این یعنی تا چند روز دیگه نقاب صورتم در میاد... ماما هم اون روزها ناراحت و بعضی وقتا با خاله صحبت می کنه و گریه می کنه... بابای من یه قهرمانه...

## قهرمانان زرد من!

به غیر از صفحه شخصی خودم، یه صفحه ناشناس برای این که صفحه هاشون رو داشته باشم ایجاد کردم. همون کاری که فکر می کنم اکثر همسن های خودم انجام میدن و گاهی بعضی هاشون هم توی صفحه اصلی خودشون پیگیر اونا هستن. قهرمانای من خیلی مهربونن! خیلی به من و بقیه طرفدارها امید میدن و برای ما هر کاری می کنند، حتی به نظرم خیلی هم الگوهای خوبی برای من و بقیه هستند. مثلاً هر روز صبح و ظهر و شب از صبحونه و ناهار و شامشون عکس و فیلم می گیرن و به همراه یه مطلب داخل صفحه شون میذارن. بعضی هاشون هر روز زحمت می کشند و مطالب انرژی مثبت و راهکارای چه جوری موفق شدن رو بدون هیچ پرداخت کلاسی از بس سخاوتمند و به فکر ما هستند، بهمون میگن، قهرمانای من گاهی وقت ها ما رو به جنگ با بعضی آدمای خبیث می برن و با درگیری با اون ها پیروز می شیم! تازه همه! این روتا یادم نرفته بنویسم که قهرمانای من به خودم و بقیه طرفدارها یاد میدن که چه جوری یه شبه ره صد سال رو طی کنیم و چه جوری پولدار بشیم. قهرمانای من همه فن حریفن و هر حرفه هنری و غیرهنری ای که فکرشو کنی از دستشون برمیاد فقط نمی دونم چرا قهرمانی اونا توی دنیای مجازیه و به دنیای حقیقی پا نمی ذاره.

فاطمه نقدی  
اراک



200 like

خدا همه دوستای خوب رو برای هم نگه داره

دوست هرکس راهنمای عقل اوست «امام علی (ع)»

امیرعلی حبیبی  
کرمان



150 like

منم مادرم دیابت داره حرف تورو خوب می فهمم

# پدر # قهرمان - من

امیرحسین علی نیافرد  
تهران



250 like

اصلاً علاقه ای به دنبال کردن شاخای اینستا ندارم